



فوتبالیست‌هایی که بُت و بمب ثروت و شهرت شده‌اند

اخلاقی مغایر با روح ورزش شوند؟ در اینجا هشدار دهم که این تغییر ساختار مالکیتی و مدیریتی هرگز به‌آسانی انجام نمی‌شود بلکه تبعات و عوارض جنبی در آینده برای آن پیش‌بینی باید کرد. بعید می‌دانم فوتبال در ایران به آسانی از دام مافیای و الیگارشی‌های ورزشی آزاد شود. به بیانی دیگر، من هیچ تردید ندارم که هرچه فوتبال ما صنعتی‌تر و اقتصادی‌تر شود به همان میزان هم حلقه «قایت» بین باندهای پشت پرده فوتبال خواهی نخواهی بسیار فشرده‌تر خواهد شد. بنابراین از آن پس شاید حلقه ارتباط تنگاتنگ بین مدیران و هواداران یک باشگاه، دیگر بالاترین «اولویت» نباشد. البته که این ارتباط هرچه صمیمی‌تر باشد به همان اندازه ارزش تجاری و مالی شرکت فوتبالی را در بورس بالاتر خواهد برد. این ارتباط و همدلی و همبستگی دقیقاً مثل آن است که فوتبالیست باشگاه به پشتوانه آنها بتواند به تیم حریف گل بزند و برای تیم امتیاز کسب کند. منظورم این است که حفظ و پایداری حمایت من طرفدار از باشگاه محبوبم حکم افزایش سوددهی یا همان بالا رفتن ارزش سهام شرکت هلدینگ در بورس را دارد. آنگاه به علاقه و شوق حتی حاضر افزایش بهای بلیت برای تماشای مسابقه تیم مطلوبم را بدون اعتراض پذیرا شوم. در این خصوص البته یک انجمن یا باشگاه فرهنگی فوتبال، دیگر با یک شرکت تجاری فوتبال تفاوت چندانی ندارد. بدین طریق مالک باشگاه می‌تواند با ما هواداران تیم وارد نوعی از یک «دیالوگ» برابر و مفید شود در خصوص استراتژی و تاکتیک‌هایی حمایتی ما از باشگاه (به‌عنوان مثال بهای بلیت و سفر هواداران به شهرستان) که یک فصل باید اتخاذ کند.

یکی از مهم‌ترین عوارضی که کشورهای دارای فوتبال حرفه‌ای با آن روبه‌رو شدند همانا دوقطبی یا دو نیمه شدن حوزه نفوذ «قدرت» و اقتدار در یک شرکت صنعتی فوتبال است؛ با وجودی که می‌دانیم قدرت تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری تنها باید در اختیار هیأت‌مدیره و به‌ویژه مدیرعامل شرکت باشد. در این سیستم دوقطبی، گروه سرپرستان و مدیران شرکت از یک‌سو و گروه فوتبالیست‌های حرفه‌ای و مربیان هم از سوی دیگر در برابر هم صف‌آرایی می‌کنند. این اشاره لازم است که این صف‌آرایی بیش‌از ۳۰ سال در اروپا و آمریکا سابقه دارد بنابراین این‌س عارضه جنبی لزوماً به این معنا نیست که مالکیت و مدیریت فوتبال ما همچنان در اختیار دولت باشد و هزینه‌ساز باقی بماند.

خویش دیگر نمی‌توانند به جیب دولت نظر اندازند و از میلیاردها تومان یارانه دیگر خبری نیست. راستی چرا باید از این میلیاردهای دولتی خبری باشد؟ در کجای علم اقتصاد آمده است که دولت‌ها مدیران موفق تجاری و صنعتی نیز هستند؟ رویکرد من به فوتبال ایران نه یک رویکرد لیبرالی است و نه یک نگرش صرفاً اومانیتی به این ورزش مردم‌محور دارم.

امروز فوتبالیست‌های باشگاه‌های اروپایی که بُت و بمب ثروت و شهرت شده‌اند، سر و گردن و تن را هم به سوزن «تاتو» یا خالکوبی سپرده‌اند تا به این وسیله یک پیام فرهنگی هم به کودکان و نوجوانان در خانواده‌ها دهند. جل‌الخالق! از این همه تعهد و انسان‌دوستی و منش اخلاقی فوتبالیست‌ها که به‌عنوان الگوهای ملی و ورزشی اینچنین «هویت‌یابی» این نوجوانان را به بازی و ریشخند گرفته‌اند. یکی از این غول‌های ثروت و شهرت «زلاتان ابراهیموویچ» سوئدی یا همان سلطان ابراهیم‌زاده از یک خانواده مسلمان فقیر و مهاجر بوسنی‌وهرزگوینی به شهر مالمو در جنوب سوئد است که مادرش از دسترنج شریف نظافت شرکت‌ها و بیمارستان‌ها این سلطان را بزرگ کرده است. حالا زلاتان فوتبالیست، نام و تصویر فرزندان و قوم و خویش و دوستان را بر پیکرش خالکوبی کرده است و زهی از غیرت اسلامی و اخلاقی او.

تغییر ساختار مالکیت و مدیریت فوتبال از دولت به بخش خصوصی گامی مبارک است فقط برای دولت چراکه از آن پس دیگر هزینه میلیاردری به صندوق بیت‌المال تحمیل نمی‌شود و از سوی دیگر دامنه فساد و ناهنجاری‌های اجتماعی از دامن دولت پاک می‌شود. فوتبال تجاری بیش از پیش به سوی باندبازی و گریز از شفافیت اقتصادی خواهد رفت. الیگارشی‌های جدید که در قامت مالکان جدید باشگاه در رسانه‌ها نیز بیش از پیش ظاهر می‌شوند خواسته و ناخواسته بر طبل ثروت‌اندوزی و بازارگرایی برای باشگاه و بازیکنان می‌کوبند. در اینجا دیگر سخن از ورزش و سلامت جسم و روان نیست، بلکه هرچه هست پول است و پُز است و حاشیه.

به باورم بالاترین سرمایه یک باشگاه ورزشی همانا هویت باید باشد که نیست. آیا سرمایه‌گذاران و مالکان یک باشگاه اصولاً باید متعهد به رعایت چنین ارزش اجتماعی و هویتی یک باشگاه باشند یا اینکه صرفاً متعهد به مال‌اندوزی و شهرت‌طلبی و حاشیه‌سازی و انحرافات

نیم‌اخرمی‌اصل
Nima Khorrami asi

در غرب چنین شده است که بیرون آمدن از شاکله یک انجمن فوتبالی به آن معناست که این ورزش هم مانند بسیاری از شاخه‌های گوناگون صنعت، از کنترل و مدیریت کمونی (شهرداری، فرمانداری) خارج شده و سکان آن به بازار آزاد سرمایه و نهادهایی از شمار بورس سهام، هلدینگ‌های سرمایه‌گذاری، غول‌های رسانه‌ای و یک شخص ثروتمند بومی یا حتی غیربومی سپرده می‌شود. البته این «دگریدیسی» یا به عبارتی تجاری شدن فوتبال بی‌تردید بر ساختار و نقش یک باشگاه ورزشی بی‌تأثیر نخواهد بود. در کشور ما هم که همه نهادهای غربی از جمله ورزش فوتبال بلافاصله بومی می‌شود با این حال از الیگارشی و مافیای پشت پرده این ورزش مصون نمانده است. از این پس مال‌اندوزی و یک‌شبه از بلکان شهرت و ثروت بالا رفتن هدف بازیکن، مربی و مدیر باشگاه می‌شود. اگر بخت با بازیکنی یار شود و زمین و زمان نیز متقارن باشند و بازیکن تویی به تور حریف بچسباند، آنگاه آن تردبان شهرت و ثروت برایش فراهم شده است. امروز دیگر در فوتبال ایران کمتر بازیکنی به سوی ورزش و سلامت جان و جسم می‌دود، بلکه انگیزه وی شش‌دانگ به سوی ثروت و شهرت است تا فرصتی یابد و بخت هم یار شود که چند تویی به درون دروازه حریفان شلیک و فصل بعد یک قرارداد میلیاردری امضا و ایام جوانی را با شهرت و ثروت طلایی سپری کند. البته کم پیش نیامده است که این ثروت و شهرت‌طلبان وطنی از روی وظیفه‌شناسی و گهگاه نیز از سر حق‌شناسی نسبت به زحمتکشان مطبوعاتی، در اینجا و آنجا به جوان خبرنگاری حمله کنند و مشت‌ی بر دوربین و چهره او بزنند؛ همان جوانی که با دوربین و قلمش آن فوتبالیست را به ثروت و مکنث رسانده است. راستی هیچ از خویش پرسیده‌ایم که اگر رسانه ارتباطی و مطبوعات ورزشی نباشد آیا امکان امضای قرارداد میلیاردری و تداوم شهرت و ثروت فوتبالیست‌ها میسر است یا نه؟ در آن سوی معادله هم اگر فوتبالیست‌ها نباشند آیا خبرنگار یا عکاس ورزشی هم میلیاردها تومان بازنده می‌شود؟

فراموش نکنیم که خصوصی‌سازی یعنی آنکه فوتبالیست‌ها، مربیان، مدیران، هواداران و سرمایه‌گذاران خواهی نخواهی همه «سوداگر» می‌شوند و برای بقای

داوری

مهدیه دریاییگی

خسروی: رؤسای فدراسیون اسمم را از لیست بین‌المللی خط‌زدند!



علی خسروی در این نسخه از خاطراتش سعی دارد به صورت مستتر دست به افشاگری بزند اما این داور بازنشسته فعلاً اسمم از کسی نمی‌برد در حالی که قول می‌دهد یک روز در دفتر روزنامه ایران ورزشی اسامی افرادی که اجازه ندادند او داور بین‌المللی شود را فاش کند. خسروی پیش از این درباره سفر ترکمنستانش و اتفاقی که باعث شد او داور وسط شود، صحبت کرده اما این بار یک قدم به عقب‌تر از سفر ترکمنستان بر می‌گردد و از اتفاقات عجیبی که در دفتر رئیس فدراسیون وقت افتاده صحبت می‌کند. بهتر است ماجرای خط خوردنش از لیست بین‌المللی را که کاملاً فرمایشی بود، از زبان خود خسروی بشنوید: «در سال ۷۴ که من در لیست بین‌المللی بودم و اصلاً قصد نداشتم سوت بزنم بر اثر یک سوءتفاهم، رئیس وقت فدراسیون دستور داد من را از لیست بین‌المللی کمک داوران بیرون بکشند. برای من جالب بود وقتی به دفتر آقای رئیس مراجعه کردم تا در خصوص چرایی این موضوع پیرسم در پاسخ به من گفت، «چرا به دیدن فاروق بوزو رفتی و به ایشان کادو دادی؟!» من هم در پاسخ گفتم، «من برای مأموریت به کیش رفته بودم و به رسم ادب وقتی آقای فاروق را دیدم کادو دادم». ایشان اما در پاسخ گفت، «اما من نظرم این است که تو دیگر در لیست بین‌المللی نباشی». بعد از این ماجرا نکته جالب این بود که همین رئیس فدراسیون من را برای سفر ترکمنستان انتخاب کرد و با اینکه از لیست بین‌المللی بیرون آمده بودم، برای قضاوت به ترکمنستان رفتم.» خسروی حرف‌هایش را اینطور ادامه می‌دهد: «از سال ۷۴ به بعد داخل کشور به عنوان داور سوت زدم اما نه در سطح لیگ برتر. یک سال که از ماجرای خط خوردنم از لیست کمک داوران بین‌المللی گذشت، آقای عنایت که در آن زمان مسئول روابط بین‌الملل فدراسیون بود من را صدا زد و گفت که خواسته‌اند تو را دوباره به لیست کمک داوران بین‌المللی برگردانند اما من حاضر نشدم به این لیست برگردم. در آن زمان رئیس فدراسیون دوباره من را به اتاقش صدا زد و گفت، «یک سال پیش توسط من از لیست خط خوردی و در این یک سال خیلی زحمت کشیدی (به عنوان داور وسط) اما به دلیل فشارهایی که وجود دارد من نمی‌توانم تو را به عنوان داور وسط در لیست بین‌المللی قرار دهم چون تو کسی را نداری اما رقبای تو شخصی را دارند که سفارششان را بکنند!» خسروی که در این نسخه نمی‌خواهد اسامی افرادی که اجازه نمی‌دادند او در لیست بین‌المللی داوران قرار بگیرد را فعلاً فاش کند در ادامه می‌گوید: «می‌دانم چه کسانی باعث می‌شدند من در لیست بین‌المللی داوران قرار نگیرم اما فعلاً حرمت آنها را نگه می‌دارم. شاید یک روز در حضور همان رئیس فدراسیون و در دفتر روزنامه ایران ورزشی تمام اسامی آن افراد را فاش کنم.» این پیش‌کسوت داوری در ادامه می‌گوید: «در آن سال اما شخصی جای من در لیست رفت که اصلاً سابقه داوری نداشت! اما چند سال بعد همان رئیس فدراسیون وقتی من را دید گفت که من را حلال کن، می‌دانم که در کارهای خیرخواهانه هستی. در آن سال من از داوران طراز اول ایران بودم. نکته جالب اینکه آنهایی که در بازی‌ها کمک داور من بودند نامه‌ای به دادکان زدند و گفتند که ما هم می‌خواهیم داور وسط شویم و دادکان هم این نامه را به نظری ارجاع داد. آقای نظری هم در پاسخ به آن داوران گفت، «خسروی به اشتباه رفته در لیست کمک داوران؛ شما هم اگر نمی‌خواهید کمک داور باشید، بگویید که من شما را از لیست کمک داوران بیرون بکشم». من در ۱۳ سال حضور در لیست کمک داوران بین‌المللی توسط کمیته داوران از لیست خط نمی‌خوردم و همیشه این رؤسای فدراسیون بودند که من را از لیست خط می‌زدند.»